"جواہر میوزیم"
کتب خانہ مخطوطات اسلامیہ کالج
اٹاوہ۔

نمبر سلسلہ	نمبر کتاب	نام کتاب	زبان	کیفیت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله اجمعين

اما بعد چون اکثر صيغ افعال و اسماء از کلمات عرب بر
اوزانی هستند که آنها را مبتدیان در ظاهر خلاف
اوزان مشهوره صيغ افعال و اسماء می شمارند حال آنکه
خلاف نیست و وجه آنست که همزه و حروف علت
یعنی واو و یا و الف و اجتماع دو حرف یک جنس هرچه
باشد از جمله حروف تهجی بر السنه عرب ثقیل بودند
لهذا ایشان در حروف مذکوره تغیرات و تصرفات بسیار

نموده بنابر آن اوزان صیغ دیگر گردان شد از جهت تجاوز

صرفیان جمله یکجا نموده برای تغیرات و تصرفات که از

عرب در حروف مذکوره بوقوع آمده ضوابط چند

بر آن مقرر نمودند پس شناختن این ضوابط ضرور است تا اشتباه باقی

نماند که صیغها را با اوزان و مثالات اوزان افتاده باشد بر طرف

گردد و هر گاه دریافت آن ضوابط موقوف است

بر اصطلاحات چند لهذا اولا آن اصطلاحات بیان کرده

می آید بدانکه کلمات عرب چهار قسم اند یکی صحیح و آن

کلمه ایست که از حروف اصلی آن همزه و حرف علت و دو

حرف متجانس نبود دوم مهموز و آن کلمه ایست که

از اصولش همزه بود پس اگر همزه در فاء آن کلمه بود
مهموز الفا گویند چون أمر و أهل و اگر در عین آن کلمه بود
مهموز العین نامند چون سأل و رأس و اگر در لام
آن کلمه بود مهموز اللام خوانند چون قرء و جزء
و اجتماع دو همزه اصلی اگرچه در بعض لغات یافته اند
مانند آجاء چون بسیار نادر بود آنرا در شمار نیاورده
برای آن ثانی نهادند و اجتماع سه همزه اصلی در یک
کلمه یافته نشده قسم سیم معتل و آن کلمه ایست که در
اصولش یکی از حروف علت بود پس اگر یک حرف
علت دارد آنرا مفرد و معتل یک حرفی گویند و چون

حروف اصلی فا و عین و لام اند البته معتل بیک حرفی ... خواهد بود معتل فا که آنرا مثال نام کرده اند بهر آنجهت

که بسبب قلت تعلیل با حرف صحیح است چون وعد و ورد

و معتل عین که آنرا اجوف نیز گویند چرا که عین آن

اکثر در اثنای کلمه ... اکثر ... شود و اجوف مثل

قول و بیع و معتل لام که آنرا ناقص نیز گویند بسبب

آنکه آخر او ناقص ... از آخر ... [illegible]

گردد کلمه ... [illegible] ... و آن کلمه که دو حرف

علت دارد آنرا لفیف ... معتل ... دو حرف ... [illegible]

معتل ... دو حرف ... [illegible]

و قیاس ...

و فارسی بود آخر لفیف مفروق گویند چون ولی و وحی
و اگر هر دو حرف علت متصل در قرین یکدیگر باشند
آخر لفیف را مقرون گویند و لفیف مقرون دو قسم است اول
آنکه بعد از این حرف علت نبود چون ... دوم دیگر
آنکه نباشد و ... نبود مانند شی و طی این
چون قسم اول قابل الوجود است چنانچه فعل این
قسم نیابد. بنا بر آن صرفیان لفیف مقرون را قسیم
نکردند و اجتماع سه حرف علت چون در لفظ واو و یای
از کلمات عربیه یافته نشد بنا بر صرفیان آنرا در شمار
نیاوردند برای آن این قسم را ذکر نکردند چهارم مضاعف

و آن کلمه ایست که از اصولش دو حرف متجانس بود
هر دو باهم متصل باشند یا منفصل پس اگر مضاعف
ثلاثی است چون حروف اصلی سه اند سه صورت
خواهد آمد فا و عین یک جنس چون ددن یا فا و لام
یک جنس مانند قلق یا عین و لام یک جنس چون سبب
هر دو صورت اول قلیل الوقوع است و سوم کثیر الوقوع
و تجانس هر سه حرف اصلی کو که در بعضی الفاظ مانند ققق
یافته می شود اکثر صرفیان آنرا اعتبار نکرده و در تعریف
مضاعف چنین گفته اند که مضاعف کلمه ایست که از جمله
اصولش دو حرف متجانس بود چنانچه دانستی و اگر مضاعف

رباعی

باعی است ضرور است که فا و لام اول یک جنس باشد

عین و لام ثانی یک جنس بود چون زلزل پس اقسام

ات از روی تقسیم اول چهار است صحیح و مهموز و معتل

مضاعف و اگر این اقسام را بنظر تقسیم نمایند مفصل

ده قسم شود صحیح مهموز فا مهموز عین مهموز لام

معتل فا معتل عین معتل لام لفیف مفروق لفیف

مقرون مضاعف ثلاثی مضاعف رباعی باید دانست

که از اقسام مذکوره بعض با بعض دیگر در یک کلمه جمع

می تواند شد چنانچه لفظ آوت که مهموز فا و هم اجوف است

و اوی که مهموز فا و ناقص و آبت که مهموز فا و مضاعف

و ناقص که مثال او مهموز العین [illegible] مهموز [illegible]

ناقص و لفیف که اجوف و مهموز اللام و لفیف که مثال [illegible]

مهموز اللام و لفیف که مثال [illegible]

تفصیل [illegible]

[illegible]

اول [illegible] حاصل شده [illegible] و مهموز [illegible]

و مضاعف [illegible] شود [illegible] اقسام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مذکوره درد کار باشد بدانکه چون فتحه را دراز کنند الف
پیدا می شود و چون کسره را دراز خوانند یا پیدا می گردد
و چون ضمه را دراز نمایند واو پیدا می شود لهذا صرفیان الف
را وفق فتحه و اخت فتحه می نامند و یا را وفق کسره و اخت
کسره و واو را وفق ضمه و اخت ضمه می گویند و این
سه حرف را همیشه حروف علت گویند ساکن باشد
یا متحرک و حرکت ماقبل موافق آنها بود یا نه چنانکه
پیشتر دانستی و وجه تسمیه آنها بحروف علت آنست
که علت بمعنی بیماری است و بیماران عرب وقت
بیماری حروف ها بلفظ وای می کنند که مجموع

حروف واو والف ویا است یا آنکه آنها خود علامت دارند
که موجب تغییرات است بنابر چهارم بنابراین که احوال
آنها ساعت بساعت متغیر می شود این حروف سه گانه
نیز اکثر تغییر می یابند و هر یک از این سه حروف را
حرف لین هم میگویند بشرطیکه ساکن باشد حرکت ما قبل
موافق آنها باشد یابد و وجه تسمیه بحرف لین آن است
که لین در لغت نرمی است و سهولت تلفظ این حروف
اگرچه بهر حالت ظاهر است اما بحالت سکون زیاد
می شود از حالت متحرک و نیز این حروف را مدّه و حروف
مدّ گویند و شرطیکه آنها ساکن باشند و حرکت ما قبل
موافق

موافق آنها بود و وجه تسمیه آنها باره و حروف مد آنست که
پیشتر ذکر کرده شد یعنی الف بدرازی فتحه و یا بدرازی
کسره و واو بدرازی ضمه حاصل می شود و مد در لغت
بمعنی درازی است هرگاه اکثر در کتب صرف اطلاق
الف بر همزه می آید چنانچه همزهٔ وصل را الف وصل
گویند و همزه حمراء را الف ممدوده خوانند و همزه در اول
کلمه همیشه بصورت الف نوشته می شود و در اوسط و آخر کلمه
بصورت حرف علت موافق حرکت همزه یا موافق حرکت
ماقبل همزه نوشته می یابد پس مبتدیان را میان
الف و همزه اشتباه می افتد بنابران فرق میان هردو

بیان کردن ضروراست و آن فرق این است که آنچه
بصورت الف نوشته شده باشد اگر ساکن است
در تلفظ زبان خوانده می شود آن الف است چنانچه
در یا و لا و فاعل و مفتاح مثلا و اگر متحرک است چنانچه در
آمد یا ساکن باشد در تلفظ چون رأس آن همزه است
و نیز الف در فعل و اسم حرف اصلی نمی شود بخلاف
همزه که آن حرف اصلی در فعل و اسم هر دو می شود
پس باین اعتبار میان همزه و الف جهت تمیز این دو
امتیاز حاصل است و از جملهٔ الفاظ مصطلح نظم حرف
تخفیف است و آن عام و شامل است همه اقسام

تخفیف است

تغییرات را که در همزه و حروف علت و حروف متجانسه واقع شود

و چون عرب این تغییرات احداث کرده اند جهت رفع

ثقلی که در همزه و حروف علت و حروف متجانسه بر

زبانهای خود ها یافتند صرفیان آنرا تخفیف نام

نهند که تخفیف در لغت بمعنی سبک گردانیدن است و آن

را ۶ است اسکان و آن دور کردن حرکت باشد

حرفی بنقل آن بحرف دیگر یا باسقاط یعنی بدون نقل

تحریک و آن حرکت دادن است یکی را از دو ساکن

حذف و آن انداختن حرف بود زیادة و آن

فزودن حرف بود ابدال و آن آوردن

حرفی بود بجای حرفی یا حرکتی بجای حرکتی تسهیل که
آنرا بین بین نیز گویند و آن خواندن همزه بود میان مخرج
همزه و مخرج حرفی که موافق حرکت همزه بود یا میان
مخرج همزه و مخرج حرفی که موافق حرکت ماقبل همزه بود
اول را بین بین قریب گویند و دوم را بین بین بعید
قلب و آن تقدیم و تاخیر است میان دو حرف اعلال
و تعلیل و آن تخفیف حرف علت بود و آنرا وجه کرده اند
ادغام و آن یکبا خواندن است دو حرف متجانس را و آنرا
تشدید نیز گویند و معنی ادغام در لغت لگام در آوردن است در
دهان اسب و معنی لغوی دیگر الفاظ مصطلحه مذکوره
ظاهر

ماهر است و وجه تسمیه ماهر یک باشد که تمامی در یافت قوانین شده

اکنون در قوانین هر سه قسم شروع کرده می شود

باید دانست که تمامی قوانین تخفیف همزه و اعلال

و ادغام که در این رساله نوشته می شود موافق قول مشهور است

بهمت احتراز از انتشار خاطر مبتدیان شروط قواعد گذاشته شده

قوانین تخفیف همزه و آن چهار وجه است

اول تخفیف و زیاده و تسهیل اما چون اکتساب قوانین زیاده

تسهیل مبتدیان را از تحصیل ضروریات باز میدارد

را بر کتب مطوله علم صرف حواله نموده بتشریح چند قوانین

تخفیف همزه متعلقه با بدال و حذف پرداخته می آید

همزه منفرد اگر ساکن بوده ما قبلش متحرک به یکی از حرکات

سه گانه جائز است که آنرا بحرفی موافق حرکت ما قبلش بدل نمایند

چون راس و بوس و بیر که در اصل رأس و بؤس و بئر بود

۲ همزه منفرد متحرک اگر ما قبلش واو یا یاء ساکن

زائده بود جائز است که همزه مذکور را بحرفی مجانس

ما قبلش بدل نمایند پس ادغام کنند چون مقروّة و خطیّة

و افیّس که در اصل مقروءة و خطیئة و افیئس بود

۳ همزه منفرد متحرک اگر ما قبلش حرفی ساکن بود

سوای آنچه در قاعدهٔ دوم گذشت جائز است که حرکت

همزه را نقل کنند بما قبل و همزه را حذف نمایند

چون یا ساکن قبل همزه آید حرف جری که داخل است [illegible]

و الف آخر کلمه باشد [illegible] ادغام [illegible]

[illegible] را [illegible] انسان واجب است •

۲ همزهٔ مفتوح و مضموم اگر بعد حرف [illegible] خود ضموم شد

با آن است که [illegible] اول [illegible] بود صورت •

دوم آنکه چون دو همزه در کلمه‌ای [illegible] در اصل [illegible] بود

[illegible] که [illegible] لازم آید و اولین متحرک

بود و دوم ساکن واجب است همزهٔ دوم را به حرف

موافق حرکت همزهٔ اول بدل نمایند چون آمن

و اوتمن و ایمانا که در اصل أأمن و أؤتمن و إئمانا بوده

۹ اگر در یک کلمه دو همزه متحرک بهم آیند و یکی از ان مکسور بود واجب است که همزه دوم را یا بدل کنند چون جائر و آئمه که در اصل جاءر و أأمه بود در مثال اول یا بقاعده از قواعد اعلال که خواهد آمد همزه شد و همزه بدل شده و دو همزه جمع شدند و بدین قاعده همزه دوم را

پس به یکی قاعده اعلال یا ادغام [illegible] و در مثال دوم بقاعده از قواعد ادغام که در جای خود خواهد آمد آیمه شد همزه دوم را بدین قاعده یا کردند آیمه شد

۱۰ اگر در یک کلمه دو همزه متحرک بهم آیند و هیچ یکی از ان مکسور نبود واجب است که همزه دوم را واو بدل کنند

چون

چون آدم و آمل که در اصل أأدم و أأمل بود
هرگاه دانستی احوال همزهٔ وصل از جمله مهمات
است ضرور افتاد که در آخر بحث تخفیف همزه گفته شود
چه مناسبتی تمام باین بحث دارد   پس بدانکه تلفظ
بحرف ساکن که اول کلمه باشد بعضی محال شمرده اند
و بعضی دشوار دانند بهر حال عرب تلفظ بحرف ساکن ابتداءً
نمی کنند لهذا هر جا که حرف ساکن اول واقع شود برای سهولت
تلفظ در اول آن کلمه همزه زیاده می کنند و آنرا الف وصل
و همزهٔ وصل می نامند از جهت آنکه وصل را بمعنی
پیوستن است که این همزه سبب وصل شده است بحرف ساکن

تا تلفظش آسان گردد یا از جهت آنکه [illegible]

[illegible] همزهٔ وصل در آنست [illegible]

کلمه [illegible] با هم پیوسته شوند [illegible] ساقط گردد [illegible]

همزهٔ وصل [illegible]

حرف تعریف چون الشمس [illegible] مفتوح بود [illegible]

[illegible]

و مجرد اگر همزه [illegible] همزهٔ وصل است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

• چنانچه در وعد و عدة ... اعلال است یعنی اقتضای آن کلمات قبل از کلمه دیگر

بود و چنانچه قال از قول است و بکر آن کلمه بعد ثبوت کلمه ساکن بود

بدانکه متحرک شود چنانچه قُل که در اصل اُقوُل بود و ضمه واو ثقیل

اعلال کرده خواهد آمد حرکت واو بقاف که ساکن بود رفت

... ال التقاء ساکنین بعدم احتیاج که ابتداء بساکن نماند •

فوائد اعلال

بدانکه معنی ... ... در حرف علت دارد

الف و یا و واو الف ... حروف علت ... و ...

اسم ... جای حرف اصلی کلمه ... آید ...

بالف ... ...

دو طور خواهد بود وادی ویائی و اعلال بسه وجه
می شود اسکان و ابدال و حذف چنانچه اندما حاله قوانین
آینده دریافت خواهد شد و از جمله قوانین اعلال آنچه دانستن
آن مبتدیان را ضروریست در اینجا بیان کرده می شود

۱ الف ویا ساکن چون بعد ضمه واقع شود واجب است
که بواو بدل کرده شود چون یوقن که در اصل ییقن بود و ضورب
مجهول ضارب

۲ الف و واو ساکن چون بعد کسره واقع شود واجب است که بیا بدل
شود چون میزان که در اصل موزان بود و [illegible]

۳ واو که پس از الف [illegible] واقع [illegible]
مکسور

مکسور بود حذف کردند چون یَعِدُ که در اصل یَوْعِدُ بود
و اکثر ابدال حذف واو کسره عین را بفتحه بدل نمایند برای
مناسبت حرف حلقی که خاصه با فتح است لیکن قیاسی
نیست چون یَضَعُ که در اصل یَوْضَعُ بود و چون واو
حذف شد از صیغه امر نیز حذف شد چون عِدْ که در
اصل اُوْعِدْ بود و دال بعد حذف واو و همزه وصل بسبب
عدم احتیاج نیز افتاد و اینچنین مصدر این فعل مضارع که
واو از وی افتاده باشد چون مصدرش فَعْل بود که واوی الفاء
ساکن العین نیز واو حذف شد و عوض آن تا در آخر زیاده کرده
شود و عین را کسره دهند چون عِدَة که در اصل وَعْد بود

۴ هر واو و یائی که فاء کلمه باشد در باب افتعال تاء شدن واجب است

که تا بدل شود و در تاء افتعال ادغام یابد چون اتّقی و اتّسر

که در اصل اوتقی و ایتسر بود

۵ الف و یا و واو زائده که حرف دوم از کلمه بوده باشد چون

جمع آن کلمه بر وزن فواعل یا فواعیل یا تصغیر آن کنند

واجب است که آن الف و یا را واو بدل شود چون [illegible] جمع قاریة

و قواریر جمع قارورة و ضویرب تصغیر ضارب است

۶ دو واو اگر در اول کلمه آید واجب است که واو اول همزه

کرده شود چون اواصل که در اصل وواصل بود جمع واصلة

۷ هر واو و یا که متحرک باشد بعد فتحه الف شدن واجب است

بالشرطه

بجای الف بدل کرده شود چون قال و باع و دعا و رمی که
در اصل قول و بیع و دعو و رمی بود چون واو و یا
بقاعده مذکوره با الف بدل شود و بعد از الف هرگاه
حرفی ساکن بود آن الف بیفتد بسبب اجتماع دو ساکن که
پیش عرب ثقیل است چون دعوا و دعت که در اصل
دعووا و دعوت بود

٨ هر واو و یا که در ثلاثی ماضی مجهول مکسور باشد
و در معروفش تعلیل یافته باشد کسره آن را بجای ضمه
ما قبل برند و در این صورت اگر واو است بقاعده دوم
یا بدل شود و اگر یا است بحال خود ماند چون قیل

و بَیَعَ که در اصل قَوَلَ و بَیَعَ بود و بعد اجرای قانون
مذکور اگر پس آن واو و یا حرفی ساکن بود آن واو
و یا بیفتد بسبب اجتماع ساکنین چون قُلْنَ و بِعْنَ که
در اصل قُوِلْنَ و بُیِعْنَ بود   هرگاه از عین ماضی ثلاثی
مجرد قاعدهٔ هفتم یا هشتم حرف علت بیفتد اگر عین کلمه یا بود
یا ماضی مکسور العین بود فا آن فعل را مکسور خوانند و اگر
مضموم چون قُلْنَ و بِعْنَ و خِفْنَ که در اصل قَوَلْنَ
و بَیَعْنَ و خَوِفْنَ ماضی معروف بودند یا قُوِلْنَ و بُیِعْنَ
و خُوِفْنَ ماضی مجهول

۹ . هر واو و یا که متحرک بود و ماقبلش ساکن واجب است
که حرکت

که حرکت آنرا بما قبل دهند چون یَقْوُلُ و یَبْیِعُ که در اصل
یَقْوُلُ و یَبْیِعُ بود و بعد اجرای قانون مذکور اگر دو
ساکن جمع شوند آن واو و یا را حذف نمایند چون یَقُلْنَ
و یَبِعْنَ که در اصل یَقْوُلْنَ و یَبْیِعْنَ بود و چون این قاعده
در اسم مفعول ثلاثی مجرد جاری شود ضمه مفعول را
بکسره بدل کنند اگر حرف علت یا بود نه واو چنانچه در
مَبْیُوع مَبِیع می خوانند و در مَقْوُول مَقُول

۱۰ هرگاه بر قاعده نهم عمل نمایند و حرکت آن واو
و یا فتحه بود آنها را با الف بدل نمایند و چون اجتماع
دو ساکن شود الف بیفتد چون یُقَالْ و یُبَاعْ و یُقَلْنَ

یبیعن که در اصل یقولن و یبیعن بود تقولن و یبیعن بود

و اگر این قانون در مصادر باب افعال و استفعال

جاری شود بعد حذف الف که عوض واو و یا است در

آخرش تا زیاده نمایند چون اقامة و استقامة که در اصل

اقوام و استقوام بود

۱۱ واو یکه متحرک بعد کسره در تابع مصدر بود

و در فعلش تعلیل یافته باشد واجب است که بیا

بدل شود چون قیام و سیادة که در اصل قوام

مصدر قام و سوادة مصدر ساد بود و همچنین هر واو

متحرک که بعد کسره در عین صیغه جمع بود و در واحدش

تعلیل

تفاعیل یافته باشد یا در واحد ساکن بود و در جمع قبل الف
افتد واجب است که آن واو یا یا بدل شود چون دیم
و جیاد و ریاض که در اصل دِوَم جمع دِیمة اصله دِوْمة
و جِواد جمع جَیِّد و رِواض جمع رَوْضة بود

۱۱ هر واو و یا که در کلمه بر وزن فاعل بعد الف
افتد و در فعائل تفاعیل یافته باشد واجب است که همزه گردد
چون قائل و بائع که در اصل قاوِل و بایِع بود

۱۲ اگر دو حرف علت پیش و پس الف در جمعی که
بر وزن فواعل است افتد واجب است که آخرین همزه گردد
چون قوائع و اوائل که در اصل قوایع و اواول بود

همچنین همزهٔ زائده چون بعد الف جمع که بر وزن —
فعائل است واقع شود واجب است که بهمزه بدل کردد چون
رسائل و فضائل و عجائز که جمع رساله و فضیله و عجوز است

۱۴ هرجا که واو و یا بهم آیند و اولین ساکن بود
واجب است که واو را یا کنند و یا را در یا ادغام چون سیّد
و ایّام که در اصل سیود و ایوام جمع یوم بود و اگر قبل
واو و یاء مذکور ضمه بود بعد اجرای قانون ضمهٔ ما قبل را
بکسره بدل نمایند چون مَرْمِیّ که در اصل مَرْمُوْی بود

۱۵ اگر یا در عین الفاظیکه بر وزن فُعَّل صفت مشبهه و یا فُعْل
و فُعلان صیغهای جمع است واقع شود ضمهٔ ما قبل آن بکسره

بدل شود چون خطایا و عجاین و ... که در اصل

خطایی و عجاین جمع اعیبه و عجینا و ... جمع ... بود

۱۶ واو یا که حرف سوم از کلمه بود چون بسبب زیادتی

حرف چهارم یا زیاده کرده و ما قبل آن مفتوح بود واجب است

که آنرا بیا بدل نمایند بعد از آن یا بقاعده هفتم بالف

بدل شود و الف و ساکن جمع شوند آن الف بیفتد چون یُدْعَیٰ

و یُدْعَیَانِ و یُدْعَوْنَ که در اصل یُدْعَوُ و یُدْعَوَانِ و یُدْعَوُوْنَ

بود در صیغه اول بعد اجرای قانون مذکور یا را بقاعده

هفتم بالف بدل کردند و در سوم یا بالف بدل شده افتاد

۱۷ واو یا که بعد کسره در لام کلمه بود واجب است که بیا

بدل شود چون وړي که در اصل وَرِيَو بود

۱۸ هر حرف علت که در لام کلمه مضموم واقع شود و ما قبلش

مکسور بود حرکت آنرا بما قبل دهند بعد از ساکن کردن حرکت ما قبل

که از پیشتر بوده اگر بعد آن واو جمع بود و اگر نه [illegible]

اجرای این قانون اگر دو ساکن جمع شوند آن حرف علت

حذف چون پرتي و ختو و اگر در اصل پرتيي و ختيو بود

۱۹ هر حرف علت که در لام کلمه مضموم بود چون

ما قبلش مضموم باشد حرکت آنرا حذف کنند و بما قبل

ندهند و درینجا هم اگر اجتماع دو ساکن شود آن حرف علت

حذف چون پېښو و پېښون که در اصل پېښوو

پېښوون

— چه مضموم بوده

۳۰ یا حرفی علامت که در لام کلمه مکسور بوده و ماقبلش
مضموم حرکت آنرا بماقبل دهند اگر بعد آن یا بود و اگر بعد
حرکت آنرا حذف نمایند و بماقبل ندهند در اینجا نیز اگر
اجتماع ساکنین شود حرف علامت بیفتد چون تدعین
که در اصل تدعوین بوده

۳۱ یا حرفی علامت که در لام کلمه مکسور بوده و ماقبل آن را
نیز مکسور حرکت آنرا حذف نمایند و بماقبل ندهند در اینجا
نیز بسبب اجتماع ساکنین حرف علامت بیفتد چون ترمین
که در اصل ترمیین بوده

۳۲ هر واو و یا که در آخر اسم بعد ضمه اصلی بود ضمهٔ ماقبل
را بکسره بدل نمایند بعد از ان اگر واو است بقاعدهٔ ...
بیا بدل شود در انجا نیز اگر دو ساکن جمع شوند حرف
علت بیفتد چون تقلسی که در اصل تقلسو بود

۳۳ اگر دو واو در آخر جمع بر وزن فعول بود ماقبل
... باشد ضمهٔ ماقبل بکسره بدل نموده واوها را
بیا چون دلی که در اصل دلوو بود

۳۴ هر واو و یا که در آخر مصدر ... [illegible]
... [illegible]

۳۵ هر حرف علت که در آخر فعل ...

چنانچه بیاید از این صیغه امر چنانکه گذشت الا که صیغه تثنیه و جمع

حاضر و غایب و واحد مونث حاضر و مؤکد بنون تاکید خود

آن حروف ساقط میشوند چون لم یخش و لا تخش و لم یرم و ارم

که لام جازم بر یخشی و یرمی آمد و صیغه امر از تخشی و ترمی

ساخته شد. هرگاه در فعلهای مذکوره احتیاج به حذف حرف

بسبب اجتماع ساکنین نیست شده چنانکه در اکثر قواعد

گفته آمد [illegible] التقای ساکنین

اولا [illegible] که اکثر اوقات در اسما ساکن اخیر اولی

ساکن را حذف کنند و اگر [illegible]

[illegible]

کسره است که در وقت تلفظ حروف تهجی زیاده شده

باشد پس برائیکه دو ساکن در یاد در لفظ عربی

خوانده نمی‌شود کرچه جائیکه تفصیلش این است

۱ جمع است التقای دو ساکن با سه‌آکرد در حالت وقف

دلعیار و چون زید و دوات در وقف با تشدید حرکت کلمه

[illegible]

کلام انتها می‌کنند در آخر کلام ساکن را می‌خوانند و خاموش

می‌شوند [illegible] شود و خیال

[illegible]

[illegible]

۳ صحیح است جمع دو ساکن که در یک کلمه باشند

و اول آنها حرف لین یعنی حرف علت ساکن بود و دوم

مدغم چون خاصّة و دُوَیبَّة و نیز صحیح است جمع دو

ساکن که یکی از آن الف و دوم نون ثقیله بود چون

اِضْرِبَانِّ و اِضْرِبْنَانِّ   در غیر صورتهای مذکوره اگر ساکن

اول مده است حذفش کنند چون قُلْ که در اصل اُقْوُلْ بود

و اُدْعُ و قاضٍ که در اصل اُدْعُوْ و قاضِیٌ بود و اگر ساکن

اول مده نباشد حرکت دهند اول را بیکی از حرکات ثلثه

چون قالَتِ اُمُّ و قالَتُ اُخْرُجْ و مِنَ اللّٰه و گاهی دوم

را اخفا چنانچه در قوانین ادغام مشابه آن در باقی خواهد شد

وقتی مستعمل [illegible] که [illegible] یا تحریک [illegible] و کلام [illegible] [illegible]

جاه فتح باید کرد چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خاطر

[illegible] ان حرف الف [illegible] کلان صرف نموده کما [illegible] [illegible]

قول [illegible]

معنی [illegible] [illegible] [illegible] و پیش از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آید [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و حرف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که ادغام گاهی میان متجانسین می‌شود و گاهی میان

غیر متجانسین لیکن در هر غیر متجانسین نمی‌شود بلکه هر گاه غیر

متجانسین دو حرفی باشند که جای برآمدن آنها از دهن

قریب یکدیگر بود یا در صفتی شریک یکدیگر باشند و این

قسم را ادغام متقاربین گویند پس ادغام دو قسم

شد ادغام متجانسین و ادغام متقاربین [illegible]

هر دو قسم انچه بدان احتیاج اکثری است بیان کرده می‌آید

۱ اگر دو حرف متجانس در یک کلمه آیند و اول آنها

ساکن بود ادغام واجب است چون دال در تا [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] کرد [illegible]

[illegible]

تصرّف و تقبّل بود

۲ اگر دو حرف متجانس در یک کلمه بهم آیند
و اول آنها متحرک بود و دوم یا متحرک بود بحرکت لازمی
یا ساکن بود بسکون وقف نیز ادغام واجب است
و درین صورت ادغام نمی شود مگر بتصرفی و آن اسقاط
حرکات است از حرف اول متجانسین اگر ماقبلش متحرک است
یا حرف لین زاید و اگر نه نقل حرکت حرف اول
بما قبلش چون مدّ و عادّ و خویصّه و تمدّ که
در اصل مدد و عاید و خویصصه و تمدد بود

۳ اگر دو حرف یا متجانس در یک کلمه بهم آیند و اول متحرک

بود و دوم نیز متحرک است بود لیکن حرکت عارضی است ادغام
کردن و ناکردن هر دو جایز است و در صورت ادغام بیان
تعریف که در قرآن دو جا گذشته مثل نماید چون قول
التقوم لیعذب ال آلله الذین او و در صورت ادغام حرکت
دال اول را ضم واشند و همزه را حذف کنند چه صورت حصول احتیاج
۳ اگر دو حرف یک جنس در یک کلمه آید و اول
متحرک بود و دوم ساکن بسکون غیر لازم سوای وقف
اینجا نیز ادغام کردن و ناکردن هر دو روا است و در صورت
ادغام بیان تعریف آن کرده شد مثل آمده فتح و دوم
را حرکت داده کسره یا فتحه و ضمه نیز روا است اگر حرف

اول

اول متجانسین ضمه داشته باشد چون مُدُّ و در اینجا چهار

وجه خوانده می شود مُدُّ مُدَّ مُدِّ امْدُدْ و در مثل احمرّ

سه وجه خوانده می شود احمرُّ احمرَّ احمرِّ و در غیر صور

مذکوره آن این است که اول متجانسین متحرک بود و دوم

ساکن اسکان از بهر ادغام ممنوع است چون مَدَدْنَ

اگر دو حرف یک جنس در دو کلمه بهم آیند و اول

آنها ساکن بود و ادای بده و دوم متحرک ادغام واجب است

چون لا تضرب بکرا

اگر دو حرف متجانس در دو کلمه باهم آیند و هر دو

متحرک باشند ادغام جائز است اگر ما قبل آنها متحرک بود

با حرف لبان چون آدمی و ثوب بشر که در اصل آدمی و ثوب بشر بود و در هر صورت مذکوره آن این است که دو حرف متجانس در و کلمه باهم آیند و دوم ساکن بود و اول ساکن بود یا متحرک ادغام صحیح است چون اکرم امرء و اسلم امرء این همه قوانین که گفته شد مخصوص بکلمات عربیست و در مقدار بیست نیز جاریست اگرچه امثاله آن ذکر نیافت اکنون آنچه بیان می شود مخصوص بکلمات عربی است

ــ اگر در باب افتعال یکی ازین چهار حروف صاد و ضاد و طا و ظا پیش از تاء افتعال افتد

واجب

واجب است که تاء افتعال را طا بدل کنند پس
ادغام صاد و ضاد جائز است به تبدیل طا بجنس
ما قبل چون اصّبر و اضطبر که در اصل اصتبر بود
و اضّرب و اضطرب که در اصل اضترب بود
و ادغام طا واجب است چون اطّلب که در اصل
اطتلب بود و ادغام ظا جائز است به تبدیل ظا بطا
یا بالعکس چون اظّلم و اطّلم و اظطلم
که در اصل اظتلم بود

۸ اگر در باب افتعال یکی ازین سه حروف دال
و ذال و زاء معجمه فاء افتعال افتد واجب است

[illegible] افعال را [illegible] در باب [illegible] دال .

واجب است چون [illegible] که در اصل [illegible] بوده

و انقلاب ذال [illegible] ذال بدال و بالعکس

[illegible] که در اصل [illegible] بوده

و انقلاب [illegible] جایز است [illegible] دال [illegible] چون

[illegible] که در اصل [illegible] بوده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خواندن رواست هرگاه بعد ادغام بصورت ماضی باب
تفعیل می شود بنا بر رفع اشتباه عین را کسره خواندن
نیز جائز است چون خصّم و در اینجا وجوه دیگر است لیکن
شرح آن موجب ملال خاطر مبتدیان است بنا بر گذاشته شد
۱۰ اگر بعد تاء تفعّل و تفاعل یکی از حروف دوازده گانه
که در قانون سابق مذکور شد واقع شود نیز جائز است
که تاء هر دو باب مذکور بجنس مابعد خود بدل شود
و ادغام کرده آید و در ماضی و امر و مصدر همزه وصل آورده
شود چون تترّس و تتارک و تطهّر و تدارک
که اتّرس و اتّارک و اطّهّر و ادّارک نیز خواندن رواست

بعد اجرای این قانون صورت صیغه ما خذا ف تنجوماتی
باب تفعّل و تفاعل می‌شود تا بعضی صرفیان این هر دو را
باب علیحده شمرده اند و در ثلاثی مزید غیر ملحق بالف وصل
داخل کرده اند

۱۱ هرگاه لام آل پیش یکی از چهارده حروف بیاید
واجب است که بجنس ما بعد خود بدل شود اگر لام نباشد
و ادغام یابد و نامهای حروف چهارده گانه زمین
امثله دریافت می توان کرد چون اَلتّاء وَالثّاء وَالدّال
وَالذّال وَالرّاء وَالزّاء وَالسّین وَالشّین وَالصّاد
وَالضّاد وَالطّاء وَالظّاء وَاللّام وَالنّون

تمام

۱۳ ادغام لام ساکن سوای لام ال در را واجب است

بعد تبدیل آن با را و در دیگر حروف مذکوره در قاعده

یازده هم جائز چون بل ران

۱۴ هرگاه نون ساکن اگرچه تنوین باشد پیش

از پنج حرف را و لام و میم و واو و یا باید واجب است

که بعد بدل شود و ادغام یابد چون من تفعل و من معک

و ادغام نون متحرک در حروف مذکوره جائز است چون

و من رب العالمین باید دانست که قواعد دیگر از تخفیف

همزه و اعلال و ادغام تا موجب طول خاطر مستفیدان نگردد

گذاشته شد و باید دانست که علمای صرف واضع لغات

عرب یافته باشد تتبع احوال کلمات عرب نموده این قوانین مقرر

کرده اند بنابر بعضی کلمات بنظر خوانندگان خواهد آمد که

قانونی از قانونهای سابقه در آن کلمات یافته می شود لیکن

بدان قانون عمل نکرده اند پس این چنین کلمات را

علمای صرف شاذ می گویند چنانچه در حرکه قانون نهم

و در استحوذ قانون دهم یافته شده و بدان عمل نکرده اند

بنابر این کلمات را شاذ باید گفت

تمام شد رساله تخفیف

همزه و اعلال

و ادغام